

دریای ژرف معانی

قصه‌هایی از فریدالدین عطار نیشابوری

نویسنده

محمد نظری

www.ketab.ir



انتشارات هاویر

۱۴۰۳

سرشناسه	: نظری، محمد، ۱۴۵۳
عنوان و نام پدیدآور	: دریای ژرف معانی؛ قصه‌هایی از فریدالدین عطار نیشابوری / نویسنده: محمد نظری
مشخصات نشر	: خرم‌آباد، انتشارات هاویر، ۱۴۰۳
مشخصات ظاهری	: ۲۲۶ ص
شابک	: ISBN: 978 - 622 - 8341-13-2
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیبا
عنوان دیگر	: قصه‌هایی از فریدالدین عطار نیشابوری
موضوع	: عطار، محمدبن ابراهیم، ۵۳۷ - ۶۲۷ق -- اقتباس‌ها
موضوع	: Farid al-Din, d. ca. 1230 -- Adaptations
موضوع	: داستان‌های کوتاه فارسی -- قرن ۱۴
موضوع	: Short stories, Persian -- 20th century
رده‌بندی کنگره	: PIR ۸۳۶۲
رده‌بندی دیویی	: ۸۵۳ / ۶۲
شماره کتاب‌شناسی ملی	: ۹۶۳۸۳۸۷



- ◇ نام کتاب **دریای ژرف معانی؛ قصه‌هایی از فریدالدین عطار نیشابوری**
 ◇ نویسنده **محمد نظری**
 ◇ ناشر **انتشارات هاویر - همراه ۰۹۱۶۹۷۰۰۴۰۶**
 ◇ حروف‌نگار **حدیث ملکی**
 ◇ صفحه‌آرا **زهره ندری**
 ◇ طرح جلد **سمیرا حصاربانی**
 ◇ مدیر تولید و ناظر چاپ **سپیده اسدزاده**
 ◇ چاپ **زیتون**
 ◇ شمارگان **۱۰۰۰ نسخه**
 ◇ نوبت چاپ **اول ۱۴۰۳**
 ◇ بها **۱۷۰۰۰۰ تومان**
 ◇ شابک **۹۷۸-۶۲۲-۸۳۴۱-۱۳-۲**

◇ Instagram: havir.pub ◇ Email: info@havirpub.ir

فهرست

عنوان	صفحه
دبیاچه	۱۱
اسرارنامه	
شبلی و کاسه سر مردم	۳۱
حباب و جهان	۳۲
بازسپید پادشاه و پیرزن	۳۳
جوان و پیر	۳۴
موش و گربه	۳۶
روباه و گرگ	۳۷
ابوالقاسم فردوسی و شیخ طوسی	۳۹
الهی نامه	
زن پارسا	۴۳
زن و شاهزاده	۵۹
سلیمان ^(ع) و مورچه	۶۲
علی ^(ع) و مورچه	۶۳
عارف، ابوسعید و سگ	۶۵
شیخ کُرکانی و گربه	۶۷

۷۰	یوسف ^(ع) و بنیامین
۷۳	سرپاتک هندی
۷۹	شبللی و مرد نانوا
۸۱	عزرائیل و سلیمان ^(ع)
۸۲	فخرالدین اسعد گرگانی و چاکر سلطان
۸۶	حسن بصری و رابعه
۸۸	بچه ی ابلیس و آدم ^(ع) و حوا
۹۱	بهلول و گورستان
۹۲	شیخ ابوبکر واسطی و دیوانه
۹۴	رابعه و گرسنگی و تشنگی او
۹۶	بهلول از بغداد تا بصره
۱۰۱	حسن بصری و حبیب عجمی
۱۰۳	شمعون و حسن بصری
۱۰۷	گنجشک و صیاد
۱۰۹	زنبور و مورچه
۱۱۱	روباه صبور
۱۱۳	سلطان محمود و رختشوی
۱۱۵	جهاز فاطمه ^(س)
۱۱۷	مسلمان شدن یهودی
۱۲۰	گفتن شرح حال مجنون خطاب به لیلی
۱۲۲	اردشیر بابکان و موبد

مصیبت‌نامه

۱۲۷	چشم درد ایاز
۱۲۹	ذکری که پیامبر خاتم (ص) به فاطمه (س) آموخت
۱۳۰	عیسی (ع) و مار
۱۳۲	عشق مجنون به لیلی
۱۳۴	دیوانه و گرگ
۱۳۶	ابوسعید در آسیاب
۱۳۷	مجنون و پدرش
۱۳۸	ملک شاه و پیرزن
۱۴۱	سفیان ثوری و بلبل
۱۴۳	هارون الرشید و آب
۱۴۴	انوشی روان و دیوانه
۱۴۶	پادشاه و پیرزن
۱۴۸	ذوالنون و گبر
۱۵۰	عیسی (ع) و طالبان طلا
۱۵۴	دزد و شیخ احمد خضرویه
۱۵۶	ابراهیم ادهم و سوار
۱۵۸	بهلول و شخص مرده
۱۵۹	مادر مقتول و همسایه ی فضول
۱۶۰	خواجه و طوطی اش
۱۶۱	عیسی (ع) و سگ مرده
۱۶۲	موسی (ع) و کبوتر و باز

- ۱۶۳ سلیمان^(۲) و گنجشک
- ۱۶۴ برادر حاتم طایی و مادرش

منطق الطیر

- ۱۶۷ پادشاه و غلام
- ۱۶۸ شیخ صنعان
- ۱۸۲ کودک ماهیگیر و سلطان محمود
- ۱۸۴ سلطان محمود و پیر خارکش
- ۱۸۶ شیخ نوقانی
- ۱۸۸ شیخ بصره و رابعه
- ۱۸۹ مرد پرهیزگار و ابله پرنده
- ۱۹۰ پرهیزگار و کاخ پادشاه
- ۱۹۲ عنکبوت و دنیا
- ۱۹۳ پادشاه و سگ
- ۱۹۵ شرح حال ققنوس
- ۱۹۷ آب جوی و آب خم
- ۱۹۸ پادشاه و چاکر
- ۱۹۹ شب پره و مرد راه بین
- ۲۰۱ پادشاه و زندانیان
- ۲۰۳ یوسف^(۳) و پیرزن
- ۲۰۴ شیخ غوری و سلطان سنجر
- ۲۰۵ یوسف^(۴) و برادران
- ۲۰۷ خر و صاحب بار گندم

۲۰۸	 کودکان و دیوانه
۲۰۹	 سلطان محمود و تون تاب
۲۱۱	 موسی (ع) و مرد پارسا
۲۱۲	 یوسف (ع) و زلیخا
۲۱۴	 ابوسعید ابوالخیر
۲۱۶	 سلطان محمود و مرد خاک بیز
۲۱۷	 مجنون و پوستین
۲۱۹	 پیام معشوق به عاشق
۲۲۰	 پروانگان و شمع
۲۲۲	 پادشاه و پسر وزیر

دیباچه

فریدالدین محمد عطار نیشابوری کنیه اش ابوحامد، فرزند ابراهیم، سخنور، عارف و پژوهشگر که از آغاز نیمه دوم قرن ششم هجری قمری در کدکن یکی از بخش های نیشابور به دنیا آمد امروز در تقسیمات استانی ایران از توابع شهرستان تربیت حیدریه به شمار می آید، در کودکی متوجه حمله غزان به نیشابور و اطراف آن شد.

در مکتب های آن زمان نیشابور درس خواند و پس از پشت سر گذاشتن مدارج علمی مغازه عطاری زد. ویژگی های بسیاری از گیاهان دارویی را تشخیص می داد و برای بیماران تجویز می کرد.

در یکی از مسافرت ها بهاء ولد پسرش جلال الدین محمد که کودکی خردسال بود که بعدها معروف به مولوی شد را با خود به نزد عطار برد که چند روز مهمان او بودند. با پرسیدن سؤال هایی از جلال الدین محمد پی به نبوغ شاعری اش برد و خطاب به بهاء ولد گفت: «دیری نباید که این پسر آتش در خرمن عارفان جهان بزند.»

در زمانی که بهاء ولد و پسرش می خواستند خانه عطار را ترک کنند، عطار یک نسخه از اسرارنامه را به جلال الدین محمد اهدا نمود.

برخی از پژوهشگران حکایتی که چندان مستند نیست را آغاز تحول روحی عطار در زندگی و شعر دانسته اند:

«مرد درویشی در جلو دکان عطار نشسته بود، عطار سرگرم کاسبی خود بود و به درویش روی خوش نشان نمی‌داد، وقتی سر عطار خلوت شد و دیگر مشتری نداشت مرد درویش خطاب به عطار گفت: «تو با این دلبستگی به مادیات دنیا چطور خواهی مرد؟»

پاسخ داد: همان‌طور که تو خواهی مردا

درویش کاسه چوبین خود را زیر سر گذاشت و خوابید و مُرد. عطار هر چه درویش را تکان داد سودی نداشت فهمید او مرده است.»

به خاطر تأثیر شگفت‌آوری که مرگ درویش در زندگی و حالات روحی عطار داشت، سرمایه زندگی خود را به تاراج داد و به این و آن بخشید و عارف شوریده‌سری شد. می‌توان حکایتی که گفته شد را یک حکایت ساختگی دانست که مبنای درستی ندارد.

عطار به هیچ یک از سلسله‌های مشایخ وابستگی نداشته، دیدار او با شیخ مجدالدین بغدادی حاکی از رابطه شاگردی و استادی نبوده است.

او سرانجام در سال ۶۱۸ هجری قمری در حمله مغولان به شهر نیشابور در حالی که با یکی از سربازان مغول صحبت می‌کرد با فرو شدن نوک سرنیزه به شکمش کشته شد و در شادیاخ نیشابور به خاک سپرده شد.

مجموعه آثارش پیش از حمله مغول به خراسان، اصفهان، شیراز و کشور ترکیه و نقاط دیگر کتابت و پخش شده است.

مثنوی‌هایی مانند بلبل‌نامه، اشترنامه، پندنامه و... را به عطار نسبت می‌دهند که از لحاظ سبک شعر، جهان‌بینی، بافت کلام بسیار نازل هستند، چندان سنجیتی با عطار و شعر عطار ندارند و در واقع کار شماری از کتاب‌سازان است که با کتابت چنین کتاب‌هایی از شاعران نه چندان معروف و نسبت دادن آن به عطار از برخی از شاهزادگان و سرمایه‌داران شعر دوست با عنوان اینکه این نسخه تنها تک‌نسخه‌ای است که از این منظومه از عطار به جای مانده و با قلم خود شاعر نوشته شده، پول هنگفتی بابت فروش آن از خریدار می‌گرفتند.

آنچه به یقین می‌توان از عطار دانست عبارت‌اند از: اسرارنامه، الهی‌نامه که در برخی از نسخه‌های اولیه کتابت شده با نام خسرونامه هم آمده، مصیبت‌نامه، منطق‌الطیر یا مقامات‌الطیور، مختارنامه که مجموعه کامل رباعیات اوست، دیوان اشعار که شامل مجموعه‌ای از غزل، چکامه و ترجیع‌بند است و تذکره‌الاولیا که تنها اثر منشور اوست که در آن از قرن‌های اولیه اسلامی تا زمان خود او به ذکر حالات، سخنان، حکایت‌های کوتاه از عارفان اسلامی در مناطق گوناگون با بهره‌برداری از منابع فارسی و عربی مانند ترجمه رساله قشیریه نوشته ابوالقاسم قشیری، کشف‌المحجوب هجویری، طبقات الصوفیه نوشته ابوعبدالرحمن محمدسلمی نیشابوری، حلیت‌الاولیا، پژوهش‌های خود و یادداشت‌برداری از برخی منابع دیگر که امروز به طور کلی از میان رفته‌اند و برخی منابع که بخش‌هایی از آنها بر جای مانده است چون عبارات و جمله‌های کتاب را در عین پختگی، ساده‌تر و روان‌تر از کتاب‌های آن دوره انشاء نموده، در پژوهش‌های حوزوی و دانشگاهی مربوط به

شناسایی عارفان و دیدگاه‌های آنان در مباحث عرفان نظری و عملی می‌تواند به عنوان منبع موثقی به کار برده شود.

از نگاه شیوه نوشتاری چون عبارات کتاب ساده، روشن، روان و دل‌نشین است به آسانی می‌تواند با مخاطب ارتباط برقرار کند و این هم یکی از امتیازات برجسته کتاب نسبت به بسیاری از کتاب‌های منشور پیش و معاصر و بعد از خود است.

کتاب تذکره‌الاولیا دارای هفتاد و دو باب است که در قرن دهم هجری ۲۵ باب به آن افزوده شده است در حالی عطار در دیباچه کتاب خود از امام جعفر صادق (ع) شروع و با منصور حلاج مطلب را به پایان رسانده است و در متن کتاب نیز تنها ذکر هفتاد و دو تن از عارفان آمده است.

سخنان و حالات و اندیشه‌های ۲۵ عارف دیگر با عنوان ذکر متاخران از مشایخ به کتاب افزوده شده که شامل اندیشه‌ها، حالات، سخنان و حکایات برخی از عارفان قرن چهارم و پنجم هجری است. که می‌توان با اطمینان خاطر گفت از عطار نیست و کار پژوهشگری گمنام بعد از او در قرن دهم هجری است.

بنده در برگزیدن قصه‌ها به چهار منظومه زیر از فریدالدین عطار نیشابوری

۱. مثنوی اسرارنامه ۲. مثنوی الهی‌نامه ۳. مثنوی مصیبت‌نامه ۴. مثنوی منطق‌الطیر متن اصلی، تصحیح و چاپ دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی توجه داشته‌ام، در برخی موارد که احساس می‌کردم تصحیح و چاپ دکتر شفیعی کدکنی از منظومه‌های عطار از اصالت برخوردار نیست، متن اصلی منظومه‌های نامبرده را با متن اسرارنامه تصحیح و چاپ سیدصادق گوهرین، متن الهی‌نامه تصحیح و چاپ هلموت ریتز، متن مصیبت‌نامه تصحیح و چاپ دکتر عبدالوهاب نورانی وصال،

متن منطق الطیر تصحیح و چاپ سیدصادق گوهرین و دکتر احمد رنجبر می‌سنجیدم، بهره می‌بردم که گزیده‌ای از قصه‌های منظومه‌های عطار را از صورت نظم به نثر برگرداندم.

مثنوی اسرارنامه در حدود ۳۳۰۵ بیت که بر وزن مفاعیلن مفاعیلن فعولن که در بحر هزج مسدس محذوف است، شاعر هرچند در سرودن این کتاب به حدیقه الحقیقه سنایی غزنوی نظر داشته ولی شیوه او در پرداختن به مباحث دینی، عرفانی، فقهی، کلامی و فلسفی بسیار ساده‌تر، گیراتر و عمومی‌تر است.

تعداد قصه‌ها در این منظومه به نسبت منظومه‌های دیگر شاعر بسیار کم‌تر است، بعدها شیخ محمود شبستری در سرودن گلشن راز، کتاب اسرارنامه را سرمشق خود قرار داد.

مثنوی الهی‌نامه در حدود ۶۵۱۱ بیت، در همان وزن و بحر، طرح کلی این مثنوی گفت‌وگوی پادشاهی با شش فرزند خود است از آن‌ها می‌خواهد هریک آرزوها و تمناهای خود را بگویند. پسر اول خواهان رسیدن به دختر شاه پریان است. دومین دوست دارد، در کار جادوگری استاد شود به طوری که با جادو بتواند بر تمام مشکلاتی که پیش رو دارد پیروز شود. سومین می‌کوشد به جام جم دست یابد، چهارمین دوست دارد به چشمه آب زندگانی برسد. پنجمین در جستجوی به دست آوردن انگشتر سلیمان است تا بتواند به وسیله آن بردیو، جن و انس حکمرانی کند. ششمین در فکر دستیابی به دانش کیمیاست.

چون همه مواردی که از آنها نام برده شد، بیش از هرچیز نفسانی‌اند و حول محور مادیات می‌چرخند، پدر خواسته هیچ یک از فرزندان را به حق نمی‌داند

وهریک را با دلایلی رد می‌کند. در الهی‌نامه قصه‌هایی در مورد عفت و پاکدامنی، رعایت حقوق جانوران، کشف استعدادها در جامعه، تدبیر برای رهایی، به دست آوردن رضایت مردم، به جا آوردن روزه و نماز برای کسب رضای خدا، نفوذ شیطان به درون انسان از راه فریب و دروغ، اثبات بی‌گناهی با بیدار شدن وجدان دیگران، نکوهش حرص و طمع، اهمیت دادن به قناعت، صبور بودن در برابر مشکلات، توجه داشتن به مسئله مرگ، دوراندیشی به عنوان نگهبان سرمایه‌های انسانی برای آینده، گفتار، رفتار و پندارانسان در طول زندگی به عنوان توشه آخرت و... می‌پردازد.

مثنوی مصیبت‌نامه بر وزن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن، در حدود ۷۵۳۹ بیت در بحر رمل مسدس محذوف که برخلاف عنوان کتاب، سوگ و بلا جایی در آن ندارد. استاد بدیع الزمان فروزانفر در کتاب شرح احوال و آثار عطار مطالبی آورده، در مورد سرچشمه شبکه ارتباطی این کتاب چیز خاصی نیاورده ولی در موضوع این کتاب می‌فرماید: "بی‌شک طرح کتاب مصیبت‌نامه در میان منظومه‌های زبان فارسی تازه و نوآیین است و نه پیشینیان و نه واپسینیان مثنوی بدین طرح و سبک نسوده‌اند.

شرح سلوک باطنی را بسیاری از شعرا به اجمال و تفصیل بیان کرده‌اند ولی در ضمن مقالات پراکنده که مطالب آنها به یکدیگر پیوستگی ندارد و به عکس آنها مطالب در این کتاب متصل به یکدیگر و پیوسته است چنانکه هر مقاله کنجکاوی درون خواننده را تهییج می‌کند و برای خواندن مقاله پسین در اشتیاق می‌افکند و چون هر مقاله مخصوص یکی از مراتب وجود یا اشخاص الهی و غیبی است و شیخ در خطاب سالک و وصف آن مرتبه مقداری از اطلاعات فلسفی و دینی خود

را گنج‌نیده و در خور مقام، چند حکایت بدان پیوسته است، این نکته هریک از مقالات را تازگی و تنوع خاص بخشیده و بر ظرافت و دلاویزی آن افزوده است.

به راستی باید گفت که وصف سیر آفاقی و انفسی بدین تفصیل و دقت و با رعایت این نکات در هیچ یک از کتب صوفیان دیده نمی‌شود و این که شیخ هریک از مراتب وجود را به اعتبار صفت مخصوص خود، از قبیل این که جبرئیل مظهر امر و اسرافیل نمودار احیا و میرانیدن و قلم مظهر قدرت و عیسی نمونه پاکی و طهارت است، مرحله‌ای از مراحل سلوک قرار داده و معنی سیر آفاقی را به خوبی روشن ساخته و به اشارت فهمانیده است که مراد از سیر، تحقق بدین مراتب است، مطلبی است که دیگران در کتب خود ننوشته‌اند و کشف این سر غریب عنایتی است از حق که شیخ ما بدان اختصاص یافته است.^{۳۰}

اما در چند سال بعد استاد فروزان‌فر با تجدید نظر در دیدگاه خود طرح عمومی و شبکه ارتباطی کلی مصیبت‌نامه را متأثر از یکی از ابواب انش الثانیین شیخ احمد جام معروف به ژنده پیل می‌داند که عطار آن را در اثر مذکور گسترش داده است.

انتقادات تند اجتماعی نسبت به پادشاهان، وزیران، کاربه‌دستان و بالادستان از وضعیت نامساعد زندگی اقشار پایین جامعه در منظومه مذکور از قلم موشکافانه شاعر دور نمانده است و هر جا که فرصت پیدا کرده به آن از زوایای گوناگون پرداخته است.

در مثنوی منطق‌الطیر که بین ۴۳۰۰ تا ۴۶۰۰ است و در همان وزن و بحر است.

قصه بلند این کتاب مسافرت عرفانی گروهی از پرندگان به سرپرستی هدهد آغاز می‌شود ابتدا هدهد برای همراه کردن بلبل به این مسافرت روحانی دور و دراز به بحث می‌نشیند که بلبل به دلیل عشق بیش از اندازه به گل و دلبسته شدن به خنده گل و زاری‌های که در دوری از او سر می‌دهد از ادامه راه باز می‌ماند، هدهد به سراغ طوطی می‌رود که طوطی به خاطر علاقه بیش از حد به خوردن شکر و آرزوی دست یافتن به آب زندگی توان این مسافرت را ندارد.

بعد از آن هدهد به دنبال طاووس می‌رود طاووس با آن پره‌های رنگارنگ که به باغی با گل‌های متنوع و گوناگون می‌ماند با نیاز روی زمین می‌خرامد و خود را جبرئیل پرندگان می‌داند اما زبان به اعتراف می‌گشاید چون مار با من از اول همراه بوده، مرا از بهشت بیرون رانده از هدهد می‌خواهد راهی پیش پای او بگذارد که به بهشت برگردد و خود را در حد و اندازه رفتن و رسیدن به سیمرغ نمی‌داند هدهد از او نا امید می‌شود و به او اندرز می‌دهد: «تو به جای پیدا کردن دریا، دنبال قطره آب می‌گرددی.»

هدهد سپس به سمت دریا حرکت می‌کند بعد از اینکه به لب دریا می‌رسد گروهی از پرندگان آبی در بی‌قراری و پریشانی در درون آب دست و پا می‌زنند که بطنی از آب بیرون می‌پرد و با بی‌شرمی تمام خود را پاک‌تر از دیگر پرندگان دانسته و خود را پارسای آنان دانسته که همیشه به استحمام و وضو گرفتن و جانماز در آب انداختن می‌پردازد که اهل کرامت هست ولی اهل مسافرت و در خشکی ماندن نیست و نیازی در خود نسبت به آن نمی‌بیند، هدهد در پاسخ می‌گوید: «بنای بر آب لرزان و ناستوار است.»

هدهد پس از او به پرواز در می‌آید تا اینکه کبک را در نقطه‌ای می‌بیند با پوششی از رنگ با منقار سرخ رنگ که با خواندن گل‌های قهقه منتشر می‌کند، کبک چنین خود را به هدهد می‌شناساند: «من کوه گرد پیدا کننده گوهرم عشق گوهر آتشی در درون من انداخته است که نه از سنگ و نه از آتش ترسی به دل ندارم، هر کس بجز گوهر در پی چیزی دیگر باشد راه را به اشتباه رفته است.»

هدهد سنگی رنگین را باعث در خاک و خون علتیدن کبک می‌داند که تنها راه عبور آن را شنیدن بوی عشق و گذشتن از رنگ می‌داند که چون کبک نمی‌پذیرد محل را ترک و به سراغ همای می‌رود. همای پرنده‌ای است که سایه‌اش مبارک است و پادشاهان سایه او را برای خود خوش یمن و با برکت می‌دانند. همای با خودپسندی می‌گوید: «من کسی هستم که به پادشاهان تاج می‌بخشم، بر سر هرکسی فرود آمدم به شاهی رسید، چون برای سگ نقشم به استخوانی قناعت کرده اما به این بزرگی و شکوه دست یافته‌ام، اگر کسی می‌خواهد به سعادت برسد باید به زیر سایه من دریاید.»

هدهد می‌گوید: «همه کسانی که در سایه توبه پادشاهی رسیده‌اند، در روز قیامت افسوس می‌خورند که کاش هرگز به پادشاهی نمی‌رسیدند تا این همه بازگناه ظلم به مردم را به دوش نمی‌کشیدند.»

هدهد هنگامی به باز رسید دید چشم‌هایش را در زیر پلک‌هایش مخفی کرده است تا وانمود کند که نسبت به مردم جهان بی‌اعتناست.

باز پس از شنیدن حرف‌های هدهد گفت: «من افتخار دارم که بر روی دست شاهان جای می‌گیرم، جایگاهی بالاتر از این برای پرنده‌ای وجود ندارد، بسیار عمر باعزتی دارم!»

هدهد او را ظاهر پرست می‌داند و شاهان را صورت غیر واقعی و سیمرخ را پادشاه حقیقی می‌داند.

هدهد بعد از آن می‌پرد در جایی بر زمین می‌نشیند تا اینکه بوتیمار می‌بیند، بعد از اینکه بوتیمار می‌فهمد موضوع از چه قرار است، در حالی آرام پا از زمین بر می‌دارد به هدهد نزدیک‌تر می‌شود و با آوازی اندوهگین می‌گوید: «من بر لب ساحل دریا مسکن دارم، هیچ فردی صدای مرا به گوش خود نشنیده و هیچ ستمی از من به کسی وارد نشده، به آرزوی اتصال دریا بر لب آن می‌نشینم و آواز آب آب سر می‌دهم اما هرگز از آب دریا نمی‌نوشم، چون می‌ترسم اگر قطره‌ای از آب دریا کم شود در غم فرو می‌روم.»

هدهد می‌گوید: «دریا به یک حال نیست گاه آرام و گاه پر آشوب و گاه تلخ و شور است، چه کشتی‌های غول پیکر که در آن غرق شدند چه غواصان که مدعی شناگری و تسلط در زیر آب بودند اما جان خود را در این راه تباه کردند.»

هدهد این بار پس از جستجوی بسیار جغد را می‌یابد و موضوع مسافرت را با او در میان می‌گذارد.

جغد دیوانه‌وار می‌گوید: «من توان آمدن به این مسافرت را ندارم، من شیفته خانه گرفتن در ویرانه‌ها هستم، چرا که تنها گنج را در ویرانه‌ها می‌توان پیدا کرد، اگر به گنجی برسیم به سعادت رسیده‌ام.»

هدهدمی گوید: «ای جغد چرا تمام عمرت را در ویرانه‌ها به بطالت می‌گذرانی، احتمال دارد به گنج برسی اما در فرجام کارجان خودت را به خاطر گنج از دست می‌دهی...»

هدهد بعد از گشتن گنجشک را می‌یابد گنجشک پس از شنیدن سخنان او، جیک‌جیک‌کنان می‌گوید: «من با این جثهٔ مردنی، از پس یک مورچه هم بر نمی‌آیم، چطور می‌توانم این راه پر از خطر را بپیمایم.»

هدهد حرف گنجشک را نمی‌پذیرد و آن را بهانه می‌داند.

هریک از پرندگان به دلایل ویژه‌ای از جمله تبلی، سستی، خود بزرگ بینی، نادانی، دلبستگی به دلیل، نداشتن همت و غیرت، نداشتن بصیرت و... از ادامه راه باز می‌مانند و تنها سی مرغ با راهنمایی‌های هدهد پس از پیمودن هفت مرحله طلب، عشق، معرفت، استغنا، توحید، حیرت، سرانجام در قلهٔ قاف به مرحله فقر و فنا می‌رسند، چون نگاه به خود می‌اندازند، تبدیل به سیمرغ می‌شوند یعنی کثرت وجود که همان سی مرغ است تبدیل به وحدت وجود که همان سیمرغ یا به تعبیر روشن‌تر به وجود باری تعالی تبدیل می‌شوند و با نابودی ظاهری خود به وجود او می‌رسند البته از سیمرغ به عنوان عقل فعال هم یاد می‌شود.

اگر بخواهیم پیشینه‌ای برای این قصهٔ بلند پیدا کنیم باید از شاهنامهٔ فردوسی در بخشی که زال به دنیا می‌آید به دلیل سفید مو بودن زال و سفیدی مفرط بدن، پدرش سام او را به کوه البرز می‌برد و آنجا رها می‌کند و سیمرغ به تربیت و پرورش این نوزاد بی پشت و پناه می‌پردازد و او را بزرگ می‌کند. که عطار در بخش پایانی منطق الطیر از آن بهره می‌گیرد، در رسالت الطیر ابوعلی سینا و رسالت الطیر امام محمدغزالی،

پرنده‌گان مسافرتی روحانی را با هم آغاز می‌کنند که با مسائل و مشکلات فراوانی روبه‌رو می‌شوند و قصیده منطق الطیر خاقانی شروانی مطالبی درباره پندگانی که هر یک به ستایش گل و درختی می‌پردازند. به صورت پراکنده مقالاتی آمده که پیرنگ، طرح، ساختار و محتوای آن‌ها به نسبت این اثرچندان چنگی به دل نمی‌زند. بجز این قصه بلند در منطق الطیر، قصه بلند دیگر آن عشق شیخ صنعان به دختری مسیحی است و قصه‌های بسیاری دیگر که از تحلیل و تفسیر آن‌ها می‌گذریم.

اگر بخواهیم به برخی از سرچشمه‌ها و منابع عطاردر مثنوی‌های چهارگانه نام ببریم، می‌توان به قصه‌های قرآنی، اخبار و احادیث درجه اول از پیامبر خاتم (ص)، نصیحت الملوک، طبقات الصوفیه، کلیله و دمنه، کشف‌المحجوب، لوائح التمهیدات، ترجمه رساله قشیریه، قصص الانبیاء، کشف الاسرار، قابوس نامه، اسرار التوحید، تفسیر ابوالفتوح رازی، قصه‌های عامیانه، حکمه برخی از قصه‌های تذکره‌الاولیا و... می‌توان اشاره کرد.

اگر به طور ویژه به موضوع پردازیم پیش از الهی‌نامه عطار قصه‌های زنبور و مورچه و روباه چرم‌خوار و مرد کفشگر در سندبادنامه، زن پارسا در حکایت‌های هندی آمده که پس از عطار در جواهر الاسمار نیز با تفاوت‌هایی جزئی دیده می‌شود، از سوی دیگر قصه شیخ صنعان پیش از منطق الطیر در تحف‌الملوک غزالی آمده است.

با این وجود عطار در بسیاری از قصه‌ها تغییراتی در محتوا و ساختار آن‌ها به وجود آورده و در نتیجه‌گیری نیز پیرو قصه‌ای که از کتابی آن‌را گرفته نمانده و براساس

دیدگاه خود آن را بیان داشته است، در قصه‌ها زمان و مکان هم چندان برای او اهمیت نداشته و نام برخی از شخصیت‌های مهم قصه‌ها را که از جایی گرفته به نام عارفان سرشناس و گمنام تغییر داده است. در قصه‌های مستقل ایشان شخصیت‌های دیوانه، مشکل دار و درویش حضوری پررنگ دارند.

در پایان بیشتر قصه‌ها بنا به نیاز، داوری خود را ابراز داشته و به تحلیل و تفسیر محتوای آن‌ها می‌پردازد و مقصود نهایی خود را از هر قصه بیان می‌دارد. در قصه‌های عطار ما با پنج نوع قصه سروکار داریم:

۱. قصه‌های ساده

این قصه‌ها یک گزارش ساده دارند و هیچ نوع پرداختی در شخصیت‌پردازی شخصیت‌های اصلی، توصیف مکان‌ها و زمان‌ها وجود ندارد، در گفت‌وگوهای میان افراد نیز سخن‌ها پیش پا افتاده، کوتاه و روشن است و در واقع پیچیدگی خاصی در روایت وجود ندارد که باعث به وجود آمدن گره در قصه شود که در مرحله پایانی لازم باشد شاعر قصه‌پرداز دست به گره‌گشایی در قصه بزند و مخاطب به آسانی می‌تواند از روی چند خط ابتدایی قصه، پایان آن را به درستی پیش‌بینی کند.

از این نمونه قصه‌ها می‌توان به قصه جهاز فاطمه زهرا^(س) و نیز مراجعه فاطمه^(س) به خانه پدرش نام برد.

۲. قصه‌های بلند

این قصه‌ها دارای پیچیدگی‌های خاصی هستند که روی آنها بسیار کار شده هر چند زمان و مکان از اصالت تاریخی چندان در تمام قصه‌های شاعر قصه‌پرداز

برخوردار نیست ولی قصه از نقطه آغاز تا نقطه پایان مراحل مختلفی را پشت سر می‌گذارد و تا از نقطه الف نگذرد به نقطه ب نمی‌رسد تا نقطه جیم را نگذراند به نقطه دال نمی‌رسد.

برای هر مرحله‌ای زمینه چینی‌های مناسبی انجام گرفته تا در پایان به نقطه‌ای برسد و در پایان دیدگاه شاعر در مورد آن موضوع شسته رفته بیان می‌شود. شخصیت‌های اصلی و فرعی در درازنای قصه به مخاطب شناسانده می‌شوند. تیپ‌ها که یک یا چند لحظه بنا به نیازی در قصه‌ها حضور پیدا می‌کنند.

پس از انجام نقش بسیار کوچک از قصه‌ها بیرون می‌روند، مخاطب پی به علت و معلول حوادث می‌برد، قصه‌پرداز متناسب با نقشی که هریک از شخصیت‌ها در قصه بازی می‌کنند سخن‌هایی در دهان آن‌ها می‌گذارد.

صحنه آرایی مکان‌ها به صورت کمربند با ترکیب واژه‌ها و چین‌اندازی آن‌ها در ابیات پشت سرهم شکل می‌گیرد.

از نمونه قصه‌های بلند می‌توان به قصه بهلول از بغداد تا بصره، قصه زن پارسا در الهی‌نامه، قصه شیخ صنعان در منطق‌الطیر و... اشاره کرد

۳. قصه‌های متوسط

در آن شاعر قصه‌پرداز برخی از قسمت‌های قصه را گسترش و برخی از قسمت‌ها را به صورت فشرده در دل هم می‌آورد. در جاهایی برای اینکه تأثیرگذاری قصه‌های بیشتر شود از آوردن مطالب غیر ضرور و دست و پاگیر می‌پرهیزد و به برش‌هایی از حوادث، برخوردها و درگیری‌های افراد و جدل‌های لفظی اکتفا می‌شود و کوشش قصه‌پرداز در جمع کردن مطالب به شیوه‌ای بینابین است یعنی

هم کیفیت مطالب قصه‌ها دچار خدشه نشود و هم بحث هر قصه بی اندازه به درازا نکشد که تأثیرگذاری و ارزش خود را با مطالب بی مورد از دست ندهد.

برای نمونه از قصه‌های متوسط به اردشیر بابکان و موبد، شمعون و حسن بصری، شبلی و نانا و... می تون اشاره کرد

۴. قصه‌های کوتاه

در این نوع قصه‌ها شاعر قصه پرداز بیش از هر چیز در استخدام واژه‌ها و عبارات و سواس به خرج داده و کوشیده در کوتاه‌ترین شکل ممکن به صورت موجز و فشرده یک قصه کوتاه را در دو یا چند بیت بگنجانند که گاه حتی از یک داستانک چند جمله‌ای یک داستان نویسی کوتاه‌تر است.

در این نوع قصه‌ها تعداد شخصیت‌ها بسیار کم که در برخی موارد در یک قصه بیشتر از دو تن نیست، توصیف مکان و زمان بسیار اقتصادی، وقت گفت‌وگو میان شخصیت‌ها بسیار کم و محدود، چرخش از یک نقطه به نقطه دیگر بسیار کوتاه، شبکه ارتباطی یا پیرنگ قصه بسیار ضعیف و کم رنگ است از این قصه‌ها می توان به حسن بصری و حبیب عجمی، شکایت پشه از باد و... نام برد.

۵. قصه‌های تمثیلی

در این نوع قصه‌ها، کوتاه و بلندی قصه چندان مطرح نیست بلکه مانند کردن کل یک چیز پیچیده و بسیار تو در توبه یک چیز جرنی، ساده و ملموس که قابل درک باشد و نتیجه گرفتن از این قیاس هدف شاعر است.

از جمله این قصه‌ها می توان به قصه حباب و جهان، عنکبوت و دنیا اشاره کرد.

بی‌گمان اندیشه‌های عطار به خاطر اینکه بسیار جلوتر از زمان خود حرکت نموده در آثار منظومش با دیدی باز و موشکافانه بسیاری از مسائل اجتماعی اخلاقی، خانوادگی، فردی و نیازهای مرتبط با روح و روان انسان‌ها و جوامع بشریت توجه ویژه نشان داده است که خود گواه این نکته است که عطار سخنور و عارف همه‌قرن‌هاست و برای تمام لایه‌های جمعیتی از زمان خود تا اکنون و آینده حرف برای گفتن دارد و بسیاری از بیمارهای روحی و روانی انسان‌ها را که غرب از درمان آن‌ها عاجز است، نسخه شفابخش آنها پیش عطار، در داروخانه آثار او به آسانی یافت می‌شود و با مطالعه عمیق نوشته‌های او، می‌توان برای درمان قطعی، از آنها یادداشت برداری و با عمل به آنها به سلامت روان دست پیدا کرد.

در بزرگی عطار هفتین بیت جلال‌الدین مولوی گویای همه چیز است:

هفت شهر عشق را عطار گشت ماهنوز اندر خم یک کوچه‌ایم

این نکته هم فراموش نشود بیش از چهل قصه در مثنوی مولوی وجود دارد که برگرفته از قصه‌های عطار در مثنوی‌های چهارگانه است. برای مثال می‌توان به قصه طوطی و بازرگان، پشه و باد، سه پند پرنده به صیاد، عزرائیل و سلیمان، موش و شتر، هدیه بردن مشک آب از سوی بادیه‌نشین برای پادشاه، باز پادشاه درخانه پیرزن و... نام برد.

این خود نشان‌دهنده این موضوع است که عطار چه نقش بی‌مانندی در ادبیات فارسی داشته ولی متأسفانه به دلیل عدم توجه و کم‌کاری از سوی دست‌اندرکاران فرهنگ ایران در شناساندن او به جایگاه بلندی که شایسته آن است، در ادبیات جهان دست پیدا نکرده است.

شکل منظوم قصه‌ها در چهار کتاب اسرارنامه، الهی‌نامه، مصیبت‌نامه و منطق‌الطیر به گونه‌ای است هرچند برای اهل ادب بسیار لذت‌بخش و حاوی نکات اخلاقی، عرفانی، اجتماعی و روان‌شناسی است ولی برای عموم مردم بسیار سخت و پیچیده است همین ضرورت و نیز به خاطر سال‌ها مأنوس بودن با مثنوی‌های یادشده نویسنده را مجاب کرد پس از گزینش قصه‌ها با برگردان آنها از نظم به نثر با حفظ چارچوب هر قصه دو مقوله را هم زمان با هم پیش برد آوردن قصه‌ها به شکلی موجز و با زبانی ساده و روان، غافل نشدن از ذکر جزئیات هر قصه که جمع این دو کار بسیار سخت و توان‌فرسا بود ولی به یاری علاقه و قدم زدن نگارنده در وادی شعر و داستان پژوهش کار را بسیار آسان و انجام‌پذیر کرد.

لازم به یادآوری است در قصه شمعون و حسن بصری دیدگاه عطار را نمی‌پسندم چون در میان ادیان ابراهیمی، اسلام به عنوان بهترین دین نیامده ادیان دیگر را بکوبد تا مردم به این دین گرایش پیدا کنند بلکه بیشتر بر ویژگی‌های مثبت این دین تاکید شده است تخریب و مبارزه با ادیان دیگر جایی در این دین ندارد، آنچه هست عرضه داشتن محصول فکری اسلام است که در واقع پاسخ‌گویی به نیازهای انسان‌ها فارغ از هر نژاد، رنگ پوست، طایفه، زبان، فرهنگ و آیین، در هر زمان و مکان بوده و هست که یکی از رازهای ماندگاری دین اسلام همین موضوع است.

با توجه به مسائل گفته شده برای واکاوی اندیشه عطار این قصه آمده است، یکی دیگر از موارد قصه رفتن فاطمه زهرا^(س) به پیش پیامبر^(ص) برای اینکه راه حلی بیابد که از طاقت‌فرسا بودن آردکردن گندم با دستاس و تا ول برداشتن دست به دلیل

چرخاندن مداوم دسته دستاس رهایی یابد و پیامبر ذکری به ایشان می‌آموزد که با خواندن آن بسیاری از مشکلات بر فرزندش فاطمه ^(س) آسان می‌شود، متأسفانه عطار در لابه‌لای قصه موضوع ارث نبردن فرزندان پیامبران از پیامبران را پیش می‌کشد که خود به خود مسئله قطعه زمین فدک که دارای نخلستان‌ها، باغ‌ها، زمین‌های زراعی گسترده، چاه‌ها و چشمه‌های بسیار و امکانات دیگری بود که پیامبر ^(ص) پس از فتح قلعه خیبر آن را به فرزندش فاطمه ^(س) بخشید که تا زمانی که ابوبکر در سقیفه بنی ساعده به خلافت نرسیده بود، پابرجا بود که با فشار عمر بن خطاب این ملک از دست فاطمه ^(س) و خانواده اش در آمد و به املاک حکومت اسلامی افزوده شد که عطار ضمن قصه می‌گوید که پیامبران به فرزندانشان ارث نمی‌دهند و غیر مستقیم می‌گویند نمی‌بایست فاطمه ^(س) چیزی از پدرش طلب می‌کرد و از سوی دیگر خود به خود مسئله فدک را با توجه به این موضوع از همان اول نادیده می‌گیرد و به صورت غیر مستقیم می‌گوید نمی‌بایست پیامبر ^(ص) این ملک را با فاطمه واگذار می‌کرد، در این قصه با حذف این مطلب قصه آمده است.

در پایان از زحمات سرکارخانم سهیمه اسدزاده مدیرمسئول انتشارات هاویر و همکارانشان برای فراهم کردن زمینه چاپ این کتاب متشکرم.

محمدنظری

مردادماه ۱۴۰۳ - کوهدشت